

چند سند تاریخی در دیوان ارسلان مشهدی

سید علی آل داود

ارسلان مشهدی از شاعران قرن دهم هجری است. او در ساختن ماده تاریخی مهارت داشت. در قطعاتی از اشعار او تاریخ دقیق پاره‌ای از حوادث و رویدادهای تاریخی مهم آن عصر منعکس شده است. این قطعات در دیوان اشعارش مضبوط است. از دیوان او تنها یک نسخه خطی شناخته شده که هم‌اکنون، ذیل شماره ۹۴۲، در کتابخانه مجلس (میدان بهارستان) نگهداری می‌شود. پیش از آن‌که به نقل این قطعات و توضیحات مربوط به آنها بپردازیم، مختصری از احوال و افکار و اشعار او را، به استناد منابع دست اول، به ویژه تذکره‌ها و کتب تاریخی عصر وی، در معرض مطالعه علاقه‌مندان قرار می‌دهیم.

محمد قاسم ارسلان مشهدی، که به طوسی نیز شهرت دارد، در اوایل سده دهم هجری در طوس زاده شد. او نسب خود را به امیر ارسلان جاذب، یکی از سرداران بزرگ سلطان محمود غزنوی، می‌رساند. از این رو، تخلص «ارسلان» اختیار کرد. دوران کودکی ارسلان در مشهد سپری شد. سپس، به ماوراءالنهر رفت و در آنجا نشو و نما یافت. او در این دوران با بهاء‌الدین حسن بخاری، متخلص به «نثاری»، مؤلف تذکره مذکور احباب، دوستی و معاشرت داشت. نثاری می‌گوید که ارسلان در کار درس و تعلم سستی نشان می‌داد و پیش‌رفتی در کار خود نداشت. او در این زمان، با شاعری به نام درویش روغنگر مصاحبت داشت و شعر گویی را از همان وقت آغاز کرد.

چندی پس از آن، عبدالمؤمن خان ازبک، ارسلان را با خود به بلخ برد و او مدتی در

آن شهر به سر برد. در این اثنا، پدرش، که دارای مکنت فراوان بود، در گذشت؛ ولی او میراث خود را در قمار به باد داد. تذکره‌نویسان درباره پدرش گفته‌اند که او نیز اهل ذوق و شعرگویی بود؛ اما احوال و اطلاعات مربوط به پدر و پسر در مآخذ گوناگون در هم آمیخته است. اقامت ارسلان در بلخ دیری نپایید و او به سفر حج رفت و، در بازگشت، رهسپار هند شد و در آن کشور رحل اقامت افکند. شاعر، در هند، به دربار اکبرشاه گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴) راه یافت و در آگره، یکی از پایتخت‌های اکبر، ساکن شد و موقعیتی شایسته پیدا کرد. گذشته از شاه، کسانی از امیران نامدار، چون بیرام‌خان، نیز او را در پناه حمایت خود گرفتند. با این وصف، از برخی ابیات و اشعار او چنین معلوم می‌شود که اقامت در سرزمین هند چندان برای شاعر خوشایند نبوده و او خود را غریب احساس می‌کرده است:

مُردم از آرزوی لعلِ مسیحانفسی که برای دلِ بیمار طبیبش خوانند
ارسلان ترکِ وطن داد و به غربت خو کرد که چو میرد ز شهیدانِ غریبش خوانند

تاریخ درگذشت ارسلان مشهدی را تذکره‌نویسان و تاریخ‌نگاران به اختلاف نوشته‌اند. ولی عبدالقادر بدائونی، که معاصر اوست، یادآور می‌شود که ارسلان به سال ۹۹۵ق، هنگامی که اکبرشاه از دریای اتک برآمد و در لاهور اقامت جست، درگذشت. عده‌ای، از جمله مؤلف تذکره مخزن الغرایب به استناد این سخن، وفات او را در شهر لاهور دانسته‌اند. اما از سخن بدائونی چنین مطلبی استنباط نمی‌شود. تقی اوحدی، مؤلف عرفات العاشقین و از معاصران ارسلان، درگذشت او را در شهر سرکیج احمدآباد هند دانسته و این روایت به نظر صحیح می‌آید، چنان‌که علیقلی خان واله داغستانی، در ریاض الشعراء، اطلاعات مندرج در عرفات را تکرار کرده است. شگفت‌آورتر از همه، سخن صاحب شمع انجمن است که تاریخ وفات ارسلان را ۱۰۹۵ ذکر و محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در مطلع الشمس عیناً آن را نقل کرده است.

ارسلان مذهب شیعه داشت و به محتشم کاشانی، شاعر مرثیه‌سرا، ارادت می‌ورزید. وی، به مناسبت بیرقی (علم) زرین، که بیرام‌خان ساخته و به آستان قدس رضوی اهدا کرده بود، غزلی سروده و در آن، اعتقاد مذهبی خود را عرضه داشته است:

به یمنِ همّتِ بیرامِ خانِ عالیجاه تمام شد عَلمِ زرنگارِ حضرتِ شاه
علیِ موسی جعفر که مهجّه عَلمش فروغ بُرده ز خورشید و نور داده به ماه

ز جرم بی حد خود ارسلان مباحش ملول اگر چه نامۀ عمرت سیاه شد ز گناه
ارسلان ظاهراً دارای گرایش های عرفانی بود و به شیخ احمد جام ژنده پیل ارادت
می ورزید. نخستین بیت دیوان او حاکی از این شیفتگی و ارادت است:

ساقی ز عکس می شده روشن ضمیر ما جامی بده که عارف جامست پیر ما

و، در مقطع یکی از غزلیاتش، باز عرض این ارادت کرده است:

چو ارسلان طلبد فیض باطن از جامی رود به میکده و یاد شیخ جام کند
ارسلان از استادان شعر فارسی چون خاقانی، انوری و امیر خسرو و حتی محتشم به
نیکی یاد کرده و در برخی از اشعارش آنان را ستوده است:

خاقانی و انوری و خسرو شد ختم سخنوری بریشان
آنها همه روح پاک و هر دم جان در تن ارسلان فدیشان

و، در مقطع غزلی، از محتشم چنین یاد می کند:

ببرند اگر به کاشان سخنان ارسلان را سزد ار به پای بوسش سر محتشم بجنبند

نسخه دیوان منحصر به فرد ارسلان تاریخ کتابت ندارد و، به احتمال قوی، در عصر شاعر
نوشته شده و احتمالاً خود وی آن را نوشته است. خط آن نستعلیق بسیار خوش است و،
پس از کتابت نسخه، در حاشیه برخی برگها، ابیات و غزلیاتی نوشته شده که آن نیز به
خطی عالی و چشم نواز است. صفحه اول این دست نویس دارای سرلوحی زیبا و تمام
صفحات آن مجدول به طلا و سنگرف است. جلد آن تیماجی نیم ضربی و کاغذ آن
سمرقندی است و دارای ۸۶ صفحه است و در هر صفحه ۱۲ بیت ضبط شده است.
شمار ابیات دیوان ارسلان در حدود هزار است، چنان که خود در قطعه ای چنین گوید:

ارسلان را هزار بیت بود هر یک از لطف چون در مکنون
خاطر نکته دان به آنها شاد جگر حاسدان از آنها خون

بخش اعظم دیوان اشعار ارسلان غزلیات اوست که به ترتیب حروف تهجی مرتب
شده اند؛ سپس قطعات او که مشتمل بر ماده تاریخ رویدادهای گوناگون عصر اکبری

است. بخش دیگر شامل رباعیات و مفردات اشعار اوست. در اواخر دیوان، چند رباعی مندرج است که ارسلان آنها را در پاسخ به «شهرانگیز» لسانی سروده است. غزل‌های ارسلان لطیف و روان است و حالی خاص دارد. او از مدیحه‌سرایی گریزان و از ستایش‌های اغراق‌آمیز حامیان خویش نیز خودداری کرده است و همین نشان دهنده مناعت طبع و سلامت روان اوست. در یگانه غزلی که در مدح اکبرشاه سروده نشانی از ستایش‌های مرسوم دیده نمی‌شود و تازه همانند آن نیز شعری در دیوان او نیست. محض نمونه، چند بیت این غزل نقل می‌شود:

چرخ و انجم بنده فرمان اکبرشاه باد	موکبش را فتح و اقبال و ظفر همراه باد
سایه چتر همایون تو یارب تا ابد	مطلع انوار السلطان ظل الله باد
اهل دولت را دعا گویند تا ارباب نظم	ارسلانت از دعاگویان دولت خواه باد

شیوه سخن‌سرایی ارسلان را می‌توان امتزاجی از سبک خراسانی و عراقی دانست. ترکیبات به کاررفته در سروده‌های او بیشتر شامل اصطلاحاتی است که شاعران ساکن در ایران به کار می‌بردند. او از نخستین کسانی است که، همراه خیل مهاجران شاعر و ادیب، روانه هند شد و مورد توجه قرار گرفت؛ اما، در اشعار و آثار او، به‌ویژه در غزلیاتش، تأثیر چندانی از سبکی که بعداً مشهور به هندی شد دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، اندیشه شعر فارسی او ایرانی است و محیط جدید زندگی تأثیر چندانی در او نکرده است. وی در وصف برخی از شخصیت‌های سرزمین هند و اماکن آنجا اشعار و قطعات زیبایی ساخته، چنان‌که در وصف کوه اجمیر، مدفن خواجه اجمیر [خواجه معین‌الدین سنجری چشتی]، مثنوی زیبایی سروده که ابیاتی از آن نقل می‌شود:

زهی کوه اجمیر عنبر سرشت	مقام سر مقتدایان چشت
چه کوهی که چون سودبر اوج سر	محیط سپهرش بود تا کمر
نمایند جرم مه و آفتاب	بر آن کوه مانند چشم عقاب...
ز بالای آن قلّه گاه نگاه	فلک چشمه و چشم ماهیست ماه
برد سیل آن قلّه پرشکوه	هزاران جو الوند و البرزکوه
بین ارسلان رفعت پایه‌اش	که جا کرده خورشید در سایه‌اش

این مثنوی در دیوان ارسلان نیامده، ولی بدائونی در منتخب‌التواریخ آن را نقل کرده است. ارسلان شاعری است خوش‌سلیقه و خوش‌گفتار و شیرین‌کلام و، به قول صاحب

عرفات، سراینده‌ای دانا و حاضر جواب. با این صفات بی‌بدیل بود که چون به هند رسید، غزالی مشهدی، که تازه سمّت ملک‌الشعرایی یافته بود، او را پیوسته نزد خود می‌خواند. از فضایل دیگر اربسلان استادی او در کتابت خطوط گوناگون به‌ویژه نستعلیق بود. خط او به اندازه‌ای زیبا و چشم‌نواز بود که او را «میرعلی ثانی» لقب دادند. قاطعی هروی تأکید می‌کند که اربسلان روزگاری به امیر نامور، میرزا عزیز کولکلتاش، و برادرش، یوسف محمدخان، درس خوش‌نویسی می‌داد.

اما هنر اصلی و ارزنده‌ او را باید در ساختن قطعات ماده تاریخ دانست. وی توفیق یافت، با این هنرنمایی، سال دقیق بسیاری از حوادث تاریخی آن روزگار را ضبط کند. در این قطعات کوتاه، جزء جزء وقایع دوران اکبری منعکس شده است. در پایان، نخست چند غزل و، سپس تمام قطعات حاوی ماده تاریخ او را، برای مزید استفاده اهل فن، از نسخه خطی دیوان او نقل می‌کنیم.

غزل‌ها

دم به دم چون ساغر می همدم پیمانه بود
همچو مجنون در غم لیلی‌وشی دیوانه بود
خانه دل از خیالش رشک صورت‌خانه بود
زین غم و حسرت که زلف او به دست شانه بود
تا سحر بر گرد شمع روی او پروانه بود

جامی بده که عارف جامست پیر ما
اینها بود متاع قلیل و کثیر ما
چون صبح روشنست ضمیر منیر ما
در جنت این بسست لباس حریر ما
در ملک عشق آمده تاج و سریر ما
باشد که عفو شامل او دستگیر ما
صافی‌دلی که روشن ازو شد ضمیر ما

زانکه در طور سخن سحر آفرین می‌بینم

فوج فوج از هر طرف صف بسته معنی‌های ماست

ای خوش آن رندی که جایش گوشه میخانه بود
وقت آن سرگشته خوش‌بادا که از سودای عشق
شب خیال صورت آن ماه در دل خانه داشت
سینه مجروح من چون شانه می‌شد چاک‌چاک
دوش آن مه نوربخش دیده بود و اربسلان

ساقی ز عکس می شده روشن ضمیر ما
بردیم نقد جان به ره یار و سیم اشک
از پرتو خیال تو ای آفتاب حسن
با خود غبار کوی تو بردیم زیر خاک
خشتی ز آستان تو و خاک درگهت
از پا فتاده‌ایم ز عصیان ولی چه غم
جز جام باده نیست درین دور اربسلان

اربسلان بادا هزاران آفرین بر طور تو

خسرو نظمیم و اقلیم سخن ماوای ماست

آفتابِ اوجِ معنی مطلعِ غزای ماست
حسنِ معنی موجبِ صدگونه استغنا ماست
تا قیامت بر سرِ کویِ جنونِ غوغای ماست
گنجِ معنی در دل و کنجِ قناعت جای ماست

کان ستم اندیشه بر جانم ره بیداد بست
گریه تلخ گلوگیرم ره فریاد بست
دهر صد افسانه نابوده بر فرهاد بست
این سزای جانِ آن عاشق که دل بر باد بست
روح افزایش بلی آن نظم کش استاد بست

جورِ تو در امتحان ننگنجد
سودی که درو زیان ننگنجد
صبر آید و در میان ننگنجد
از شوق در اصفهان ننگنجد

خیالِ روی تو را جز به خواب نتوان دید
ز آبِ خضر نشان در سراب نتوان دید
که عافیت ز جهان خراب نتوان دید
ستاره‌ایست که بی‌آفتاب نتوان دید
که روی ساقی و جامِ شراب نتوان دید

جفاکاری که من دارم که دارد
وفاداری که من دارم که دارد
سزاواری که من دارم که دارد

آمد دوگهر ز دُرچ مقصود به کف
بنمود دو ماه‌روی از اوج شرف (۹۷۲)

که نورش تافت از مه تا به ماهی
چراغِ دودمانِ پادشاهی
ز شاهان چون پدر در دین پناهی

حسنِ طالع بین که تا صبحِ سخن را شد طلوع
خوب‌رویان گر به صورتِ ناز و استغنا کنند
ما ز مجنون در طریقِ عاشقی کم نیستیم
ما به ملک نیستی سلطانِ فقیرم اربلان

وحشتِ عشقش چنان بر من زبانِ داد بست
خواستم از ناله شامِ غم دلی خالی کنم
ما هزاران جانِ شیرین داده بهرِ دلبران
من به بویی زنده از یار و نمی خواهد صبا
اربلانِ نظمت چو ... معنی جانفزاست

جانا پی امتحان مکن جور
در عشق بود سپردنِ جان
سازد چو دل حزین به درد
گر روحِ کمال بیند این نظم

به سوی ماهِ رخت از حجاب نتوان دید
ز باده نشئه لعلِ لبِ تو نتوان یافت
خرابِ عافیت در جهان ولی چه کنم
شود ستاره نمان ز آفتاب و خالِ رخت
چو زاهدان چه روی اربلان به صومعه‌ای

دلا یاری که من دارم که دارد
سگش خواند از وفاداری مرایار
سزاوارِ غمست ار جانِ عاشق

قطعات ماده تاریخ یا در ذکر حوادث تاریخی

شد شاهِ یگانه را دو فرزندِ خلف
دوران ز پی تولدِ ایشان گفت

نمود از اوج دولت آفتابی
بحمدالله که روشن شد ز رویش
چو آن ظلِ خدا خواهد شد افزون

خرد از بهر مولود شریفش یکی افزود بر ظلّ الاهی (۹۷۷)

مصرع اوّل قطعۀ زیر تاریخ ولادت شاهزاده اعظم سلطان سلیم میرزا طول الله تعالی عمره؛ مصرع ثانی تاریخ ولادت شاهزاده اکرم شاه مراد میرزا طول الله تعالی عمره.

زنور پاک چو سلطان سلیم شد نازل (۹۷۷)

لوای شاه مراد بن اکبر عادل (۹۷۸)

هر مصرع از بیت اوّل تاریخ ولادت شاهزاده اعظم سلطان سلیم میرزا - طول الله عمره - و هر مصرع از بیت ثانی تاریخ ولادت شاهزاده اکرم شاه مراد میرزا - طول الله عمره.

اولین شهزاده آن تابنده مه (۹۷۷)

والئی از اوج عزت شد عیان (۹۷۷)

آن دوم فرزند اکبر پادشاه (۹۷۷)

آیتی نازل شده از آسمان (۹۷۸)

ارسلان هر مصرع این مطلع از روی خیال هست تاریخی پی مولود میرزا دانیال

بود این از عنایات معین الدین و الدنیا (۹۸۰)

که شد دنیا و دین را حامی و جاه دگر پیدا (۹۸۰)

سهیلی رخ نمود از اوج شاهی که او را رشک مهر و ماه گفتم

پی تاریخ آن فرخنده طالع سیم فرزند اکبر شاه (۹۸۰) گفتم

این قطعۀ ای است مستزاد به دو مصرع که موافق اند در قافیه، و تاریخ توجّه حضرت پادشاه دین پناه در او مندرج است:

پی تسخیر ملک شرق آمد خسروی غازی سعادت پیش پیش موبک و نصرت ز دنباله

چه مشکل ها که خواهد شد ز یمن مقدمش آسان

رسید آن خسرو جم جاه و شد تاریخ اجالاش به صد اقبال اکبر شاه آمد سوی بنگاله (۹۸۲)

درین تاریخ افکن هر کجا یابی سر افغان

این نیز به طریق تعمیم حاصل شده و از نوادر این فنّ است:

سحاب مکرمت نواب منعم خان دریادل که از جان باشدش دولت مطیع و بخت در فرمان

به سان سایه هر سو منهزم شد لشکر افغان
سر افغان تمامی افکن از اقبال منعم خان (۹۸۲)

که شد گور و بنگاله فی الفور فتح
کسی را به زودی در این دوز فتح
نمودند بنگاله و گور فتح (۹۸۲)

به ضرب تیغ گشودند گور و بنگاله
بگوی فتح نمودند گور و بنگاله (۹۸۲)

منزل جاه و جلال خسرو بحر و برست
ساحت او همچو فردوس برین جان پرورست
خاک او از عنبر سارا و مشک اذ فرست
در هوای او دم جان بخش عیسی مضمربست
قصر عالی جلال الدین محمد اکبرست (۹۷۵)

شد مقام دولت و اقبال اکبر پادشاه
گو مبارک باد بنگالی محل بر پادشاه (۹۷۶)

باشد در قلعه شه پاک سرشت
شد تاریخش یکی ز درهای بهشت (۹۷۴)

کرد فتح کشور گجرات اکبر پادشاه
ارسلان تاریخ آن از دویم ذی القعدة (۹۸۰) خواه

این دو رباعی در خطه احمدآباد جهت وزن آن حضرت گفته شده است:

بحراز دُر و کان ز لعل خالی کردند
أطباق فلک پر از لالی کردند

هر روز سری را به رخت تسلیمی
گیرند زراز خزانة اقلیمی

جلال الدین محمد اکبر آمد

علم افراخت در بنگاله تا خورشید اقبالش
چو شد این فتح ز الطاف الهی بهر تاریخش

عجب نبود از دولت پادشاه
ز شاهان بدین سان میسر نشد
رقم زد به تاریخ آن ارسلان

ز یمن بخت همایون سپاه اکبر شاه
چو ارسلان ز تو پرسند سال تاریخش

این مقام خوش که نام اوست بنگالی محل
چون ریاض خلد صحن صفه هایش دلگشاست
آب او از چشمه خضرست و جوی سلسبیل
از فضای جان فزایش فیض جنت ظاهرست
ارسلان تاریخ اتمام بنای عالیش

چون بنای قصر بنگالی محل اتمام یافت
بهر تاریخ جلوس او در آن عالی مقام

آن در که ز خورشید و مهش زبید خشت
زان رو که ز درهای بهشتست یکی

طالع و بخت همایون بین که در اندک زمان
چون از آنجا دویم ذی القعدة عازم شد به هند

آن روز که وزن شاه عالی کردند
چون حاصل بحر و نقد کان کرد کمی

ای روی زمین ز ملک جاهت نیمی
خواهم ز خدا که بهر وزن هر سال

ز «مندو» خسرو بحر و بر آمد

تاریخ مرگ غزالی مشهدی از قول قاسم کاهی

دوش غزالی آن سگِ ملعون
مسّت و جنّب شد سوی جهنّم
سالِ وفاتش کاهی بنوشت
ملحدِ دونی رفت ز عالم (۹۸۰)
(به نقل از کاروان هند، ج ۲، ص ۹۳۶)

تاریخ قتل خانِ خانان محمد بیرام خان

بیرام به طوفِ کعبه چون بست احرام
در راه شد از شهادتش کارِ تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش
گفتا که شهید شد محمد بیرام (۹۶۸)
(به نقل از کاروان هند، ج ۲، ص ۹۸۲)

افزون بر موارد یاد شده، در پاره‌ای کتب تاریخی، چون جلد سوم منتخب التواریخ بدائونی ماده تاریخ‌هایی به نام ارسلان آمده است.

مآخذ

ارسلان مشهدی، دیوان اشعار، نسخه خطی کتابخانه مجلس (بهارستان)، شماره ۹۴۲، جاهای متعدّد.

اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، مطلع الشمس، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۱۲.
اوحدی، تقی‌الدین، عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، شماره ۵۳۲۴، ص ۱۵۹.

بدائونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، به تصحیح احمدعلی صاحب، کلکته ۱۸۲۹، ج ۳، ص ۱۷۸.

حایری، عبدالحسین، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی [سابق]، با همکاری ابن یوسف شیرازی، تهران ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۱۸۲-۱۸۳.

رازی، امین‌احمد، هفت اقلیم، به تصحیح جواد فاضل، علمی، تهران، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۱۸.
شفیق، لچهمی نرائن، شام غریبان، کراچی ۱۹۷۷، ص ۲۶-۲۷.

صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، تهران ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۷۸۸-۷۹۰.
قانع تتوی، میرعلی شیر، تذکره مقالات الشعراء، به تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، کراچی ۱۹۵۷، ص ۱۰۰.

گلچین معانی، احمد، کاروان هند، مشهد ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۳۸-۴۴، ۴۸۴، ۸۰۷، ۹۲۶، ۹۸۲، ۱۱۶۱.

لاهوری، یمین خان، تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، لاهور ۱۹۷۱، ص ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۵-۲۲۸.

منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران ۱۳۵۰، ج ۳۰، ص ۲۲۲۱-۲۲۲۲.

نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، فروغی، تهران ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۷، ۴۱۹، ۵۸۰، ۶۳۶.

واله داغستانی، علیقلی، ریاض الشعرا، نسخه خطی موزه بریتانیا، شماره ۲۶۳، ص ۷۴.
هاشمی سندیلوی، شیخ احمدعلی خان، تذکره مخزن الغرایب، به اهتمام محمدباقر، لاهور ۱۹۶۸، ص ۱۸۰-۱۸۲.

